

گفت وگو

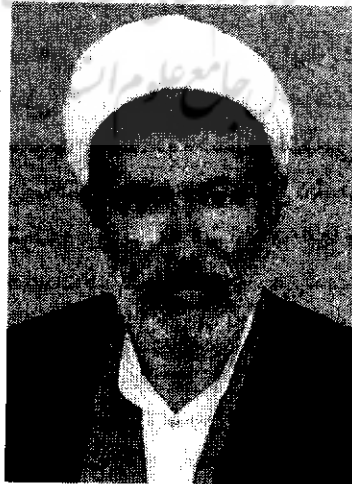
۳۰ خرداد ۶۰؛ اعلام مواضع به جای مشورت

گفت وگو با غلامحسین نادى نجفآبادى

غلامحسین نادى نجفآبادى ۲۹ اسفند ۱۳۲۸ در نجفآباد به دنیا آمد. از آنجا که تنها فرزند ذکور خانواده بود؛ مادر ایشان نذر کرده بود اگر فرزند پسر بود او را طلبه و روحانى کنند. در نتیجه ایشان تا کلاس پنجم درس خواند و بعد به مدرسه مرحوم حاج شیخ ابراهیم ریاضى رفت. در آنجا با شهید محمد منتظرى آشنا شد. نادى او را وسیله هدایت خود مى داند. پس از گذراندن یک سال در حوزه علمیه نجفآباد در سال ۱۳۳۲؛ به مدرسه حقانى یا مدیریت مرحوم شیخ زاده و سپس شهید قدوسى رفت و در آنجا تا سال ۱۳۳۸ به تحصیل پرداخت. در این سال بود که به مدرسه فضیله قم و همزمان مدرسه خان که زیر نظر آیت الله بروجردى بود رفت. وی برای گسترش فعالیت، اواخر سال ۱۳۳۹ به نجفآباد رفت و آموزش های مدرسه را همراه با هدای از طلاب برنامه ای کرد و آموزش مسائل سیاسى را نیز در این برنامه ریزى گنجاند. در این فعالیت ها، پس از یک سال دولت آنجا را بست. از آنجا که ساواک دفعات مہدی رضایی را در مدرسه یافته بود به ایشان حساس شد و تصور کرد که وابسته به طیف و گروهی باشد و او را تحت تعقیب قرار داد. نادى، چهار ماه در شهرهای مختلف متواری بود. سپس به قم بازگشت و ساواک او را در فروردین سال ۱۳۵۲ دستگیر کرد که بیش از ۹ ماه زندان بود؛ ابتدا به زندان قم و بعد کمیته مشترک ضد خرابکاری تهران فرستاده شد. در نهایت؛ به شش ماه حبس محکوم شد. پس از آزادی به قم رفت. در آنجا بعضی از کسبه و دانش آموزان را دستگیر نمودند و از آنها اعلامیه و... گرفتند (بیمه دوم سال ۱۳۵۳). در این این دستگیری ها ساواک به سراغ نادى رفت؛ چرا که با سابقه بود و او را دستگیر و به دو سال حبس محکوم کردند. نادى در سال ۱۳۵۶ جزء اولین گروه های آزاده شده از زندان بود و در جریان پیروزی انقلاب با آقایان سعیدیان فر، صلواتی، حاج حسن ابراهیمی و واحدی ارتباط برقرار کرد و زمانی که انقلاب شد در شورای کمیته شهرستان ها و دفاع شهری جزء شش نفر شورای نجفآباد بود.

به دنبال وقوع جنگ تحمیلی در شهریور ۱۳۵۹ به همراه ۴۰۰ نفر نیرو و جهت دفاع از میهن اسلامی از نجفآباد به آبادان رفت. در خیاب اوشهید قدوسى - دادستان کل انقلاب - طی حکم به دادستان اصفهان، نادى را به عنوان قاضى شهر اصفهان شمه ۲ انقلاب انتخاب کردند. وقتی حکم قصاصت را در منزل آیت الله منتظرى به وی نشان دادند ایشان گفته بود: «حالا درگیر جنگ هستیم.» آیت الله منتظرى به ایشان می گوید: اصفهان جبهه ای دیگر از جنگ است. در این مقام بود که مسئولیت زندانیانی را که در ارتباط با انقلاب دستگیر شدند به عهده داشت. پس از شهادت محمد منتظرى در انفجار حزب جمهوری اسلامی در هفت تیر ۱۳۶۰ ایشان از نجفآباد به عنوان نماینده مجلس شورای اسلامی به جای محمد منتظرى انتخاب شد. دور اول و دوم عضو کمیسیون برنامه و بودجه بود. افزون بر آن، در کمیسیون مشترک جنگ و دفاع و نیز در بخش تخصیص ارز شرکت داشت. وی پیش از سال ۱۳۷۶ به همراه عده ای از همکاران، حزب وفاق را تأسیس نمود و اکنون به بحث و درس خارج اشتغال دارد.

واقعی را پیدا کنیم، ولی به دنبال مقصرتراشی نیستیم. آیا این واقعه ارادى بود و قابل پیشگیری و یا جبرى؟ علت این که شما را برای این گفت وگو انتخاب کردیم این است که، در جریان پیش و پس از انقلاب در مبارزات بودید، در مجلس شورای اسلامی اول و دوم نماینده بودید و در برنامه ریزى ها شرکت داشتید. در کنار امام خمینی (ره)، آیت الله منتظرى و شهید محمد منتظرى فعال بودید، بنابراین ممکن است از منظر خودتان تحلیل جامعی را برای خوانندگان نشریه ارائه دهید؟



در ایران، دانش و اهبردی یا دانش استراتژیک، دانش ضعیفی است. قصد نشریه تقویت این دانش است؛ در این رابطه کارهایی انجام داده ایم؛ یکی از آنها ریشه یابی خشونت های پس از انقلاب بوده است با این هدف که بررسی کنیم و بفهمیم آیا می شود کاری انجام داد که از تکرار این گونه وقایع جلوگیری شود و گفتمان جای خشونت را بگیرد؟ در این راستا، دو ویژه نامه درباره کردستان یعنی خشونت های اوایل انقلاب، حادثه کوی دانشگاه (۱۸ تیر ۱۳۷۸) و سلسله گفت وگوهای ۳۰ خرداد ۶۰، که فاجعه و نوعی شبه جنگ داخلی بود و هنوز عوارض آن ادامه دارد، را انجام دادیم. هدف ما این است که یک مقطع از تاریخ ایران را برش زده و به لحاظ علمى

بسم الله الرحمن الرحيم - با تشکر از گردانندگان نشریه در به راه انداختن مجموعه علمى، کاربردى و روشنگر این زمان و تاریخ. نیاز است این گونه نشریات در سطحی وسیع و گسترده، در کشور پخش شده و روی آنها سرمایه گذاری شود. آزادگی و دموکراسی باید به نحوی باشد که همه به راحتی حرف و سخن شان را بگویند و هرکس که هر نظری دارد

به خوبی بررسی نماییم، مثل مثنوی که هرکسی از منظر خودش دیده ها و شنیده هایش را بگوید تا نسل حاضر و آینده بر اساس اطلاعات واقعی قضاوت کنند. هدف ما از ریشه یابی، مقصرتراشی نیست، گرچه ممکن است تفسیر

این که روحانیت آگاه نیز آنها را پشتیبانی مالی می کردند. یا حتی در جریان مبارزه هم حضور داشتند و به آنها سمپاتی نشان می دادند. اما از سال ۱۳۵۴ به بعد؛ که تغییر ایدئولوژی در بین مجاهدین خلق به وجود آمد، افکار عمومی بخصوص روحانیت و مذهبی ها نسبت به مجاهدین خلق به شدت حساس و موجب برخورد شد. پدیده ای که در تاریخ احزاب ایران باید به آن توجه کرد این است که وقتی کسی با مجموعه ای مانند مجاهدین کار می کند، متأسفانه سازمان دهی به گونه ای است که وقتی در رأس آن گروه، یک یا چند نفر به تصمیمی می رسند؛ حتی مسئله مهمی چون تغییر ایدئولوژی، روی تمام سطوح پایینی سازمان اثر می گذارد. برای نمونه؛ در همین حادثه وحید افراخته، تقی شهرام، بهرام آرام و... در خارج از زندان بودند و تغییر ایدئولوژی دادند و این در شرایطی بود که رهبران مجاهدین یا اعدام شدند و یا عمدتاً داخل زندان بودند، اما موج تشکیلاتی تغییر ایدئولوژی به تمام زندان ها سرایت کرده بود. پیش از انقلاب که من در زندان اصفهان بودم، در آنجا هم نیروهای که سمپات مجاهدین بودند، تحت تأثیر تشکیلاتی قرار گرفته بودند و با همه رفاقت دوستی که با آنها داشتیم، اثر نمی بخشید و آنچه که در بیرون می گذشت و در حال گذر بود، اثرات آن در بین بچه های زندان بیشتر احساس می شد. حتی فداییان خلق نیز که مارکسیست بودند در سیر مبارزه با استبداد سعی نمی کردند مذهبی ها را با اعمال فشار به خود جذب کنند یا به آنها جزوه هایی بدهند که نفی الوهیت خداوند در آن باشد. ما این مسائل را در زندان اصفهان به خوبی مشاهده کردیم. با وجود این که اصفهان شهری مذهبی بود، اما بچه های مذهبی که در زندان بودند اغلب از بنیه های قوی مذهبی برخوردار نبودند، معمولاً رساله های خوانده بودند و یا کتاب «حکومت اسلامی» مرحوم امام را پخش کرده بودند و... در زندان گروه های چپ نیز بودند که معمولاً مطالعات شان هم بیشتر بود و هم جهت گیری داشت و آنها کتاب هایی را وارد زندان کرده بودند که محتوای مارکسیستی داشت و اثر زیادی هم روی بچه ها می گذاشت.

برخی از دوستان که به دنبال پخش اعلامیه و رساله امام به زندان آمده بودند، تغییر ایدئولوژی دادند و این مسئله اثر بدی روی روابط بین نیروهای مذهبی و غیر مذهبی گذاشت. جریان تغییر ایدئولوژی مجاهدین در سال ۵۴ اثر بدتری گذاشت و دعوا و درگیری را فوق العاده تشدید کرد. مسئله ای که می خواهم بگویم این است که چه آن نیروهایی که سمپات و وابسته به گروه های چپ یا وابسته به جناح مذهبی بودند از آگاهی و هوشیاری بالایی برخوردار نبودند این مسئله را بفهمند که هر دو جریان زیر فشار حاکمیت استبدادی وابسته هستند. باید اول این مسئله را تشخیص می دادند و بعد به مسائل ایدئولوژی و فکری

با بیان کردن به نتیجه برساند نه با زور و اسلحه. اما درباره بحث ۳۰ خرداد ۶۰ و آن حادثه ای که رخ داد، باید کمی به عقب برگردیم و تحلیلی از گذشته داشته باشیم، بخصوص از دورانی که عده ای در زندان های رژیم شاه درگیر بسیاری از مسائل بودند. احساس من این است که در ایران در شرایطی که همه قشرها اعم از فرهنگی، روحانیت، دانشجوی و کسبه هنگامی که در سختی و فشار، در مقابل دشمن مشترک و نیرویی که فشار را بر آنها وارد کرده است می افتند، متحد می شوند که این اتفاق پیش از انقلاب رخ داد. شاه و دارودسته اش این فشارها را از سال ۱۳۳۲ شروع کردند و در خرداد ۴۲ شدت گرفت و از سال ۵۰ به بعد به اوج رسید و در نتیجه دربار با پشتوانه امریکا به قشر روشنفکر و دانشگاهی فشار زیادی وارد آورد تا آنها نتوانند صاحب اختیار و یا احیاناً آزاد باشند. در بستر این فشارها، مبانی دینی هم زیر سؤال رفت، در نتیجه روحانیت را نیز نسبت به حاکمیت حساس کرد. دو قشر روحانی و دانشگاهی زیر فشار بودند، براساس فهم، درک و آگاهی که داشتند، این دو قشر در معرض خطر فزاینده ای قرار گرفتند.

البته انجمن های اسلامی دانشگاه ها هم انگیزه دینی داشتند؟
بله، نمی خواهم بگویم انگیزه بسیج دانشجویان، دین نبود، بلکه دین هم بخشی از عوامل و انگیزه های آنها بود، مسلماً جنبه های دیگری هم داشت. مسئله اصلی رهایی این قشرها از یوغ استبداد حاکم بر ایران بود که از یک سو به وسیله امریکا و بویژه انگلیس پشتیبانی می شد و از سوی دیگر این استبداد، روحانیت را هم تحریک می کرد از جمله ورود اسرائیل به ایران و حمایت از دربار و استبداد بود. اینها عواملی بود که باعث تحریک و مقابله اقشار فهیم و آگاه جامعه در برابر حاکمیت می شد. مسئله اصلی این بود که برای رهایی از استبداد چه باید کرد؟

در گذشته مردم ایران حزب توده و قدرت آن را دیده بودند و می دانستند که آنها عملکرد خوبی در دولت دکتر مصدق نداشتند و به هر دلیلی باعث شکست آن شدند. از آنجا که حزب توده مارکسیسم بود، ولی شوروی

و چین به نحوی تحت نفوذ سرمایه داری و امپریالیسم امریکا بودند و نتوانستند به ملت ما کمکی بکنند. به خاطر سوابق حزب توده، گروه های چپ و گروه فداییان خلق حساب خود را از حزب توده جدا و مبارزه مسلحانه را شروع کردند. من نمی خواهم وارد این مبحث شوم، اما این گروه ها می خواستند با استبداد مبارزه کنند. گروه دیگر نیز مجاهدین خلق بود که آنها هم دست به اسلحه بردند و چون منتسب به مذهب بودند و ایران هم کشور اسلامی - مذهبی بود زمینه برای رشد آن گروه، فوق العاده مساعد شده، بدین لحاظ، ویژگی این نیرو با فداییان خلق متفاوت بود. مجاهدین خلق به سرعت مورد پشتیبانی قرار گرفتند، بخصوص

احساس من این است که در ایران در شرایطی که همه قشرها اعم از فرهنگی، روحانیت، دانشجوی و کسبه هنگامی که در سختی و فشار، در مقابل دشمن مشترک و نیرویی که فشار را بر آنها وارد کرده است می افتند، متحد می شوند که این اتفاق پیش از انقلاب رخ داد

گروه دیگر نیز مجاهدین خلق بود که آنها هم دست به اسلحه بردند و چون منتسب به مذهب بودند و ایران هم کشور اسلامی - مذهبی بود زمینه برای رشد آن گروه، فوق العاده مساعد شد

می پرداختند.

یعنی آنها اولویت بندی را درست تشخیص ندادند؟

بله، به همین دلیل از همان ابتدا اختلاف و درگیری شروع شد و این درگیری ها محدود به زندان نبود، بلکه به خارج از زندان نیز سرایت کرد و افراد در خارج از زندان نیز به شدت موضع گیری کردند.

در زندان اصفهان موضع گیری ها جنبه تشکیلاتی داشت یا استراتژیک یا ایدئولوژیک؟ برای نمونه؛ ترور صمدیه و قتل مجید شریف واقعی رخ داده بود و عده ای به این مسئله اعتراض داشتند و قبول نداشتند. عده ای می گفتند چرا تشکیلات غیردموکراتیک بوده و مارکسیست شدند و سر بچه مذهبی ها کلاه رفت. گروهی هم به لحاظ ایدئولوژیک از مارکسیست شدن خوشحال بودند، کدام یک از این وجوه چشمگیرتر بود.

از آنجاکه ما روحانی و مذهبی بودیم، بنابراین موضع هم داشتیم، یعنی به هر دلیل بر روی مذهب پایداری می کردیم که باید حفظ شود، مذهبی که عامل حرکت، تحول و دگرگونی چه در برخورد ما و چه در بسیاری از طلبه ها و نیروهای که خارج از این صنف بودند، بود. همه آنهایی که به مساجد، حوزه علمیه، منابر و... می آمدند می گفتند اگر مذهب ضربه بخورد، کل حرکت مبارزه و انقلاب ضربه می خورد. بدین جهت ما به این مسئله حساسیت نشان می دادیم. در زندان بحث های تحلیلی و تفسیری را با بسیاری از زندانی ها - چه مذهبی و چه غیرمذهبی - شروع کردیم، در درس ما همه شرکت می کردند و همه هم هر اعتراض، اشکال یا هر بحثی که داشتند مطرح می کردند. جلسات سیاسی هم گذاشته می شد. وقتی به هواخوری می رفتیم، پتو می انداختیم و دور هم

می نشستیم و اخبار و گزارش ها و مسائل مختلف را تحلیل می کردیم. برخی از مارکسیست ها تحلیل های مذهبی ما را قبول نداشتند و می گفتند تحلیل شما ریشه مذهبی ندارد و مثلاً تحلیل های تان سوسیالیستی است. منظورم این است که آنها خودشان به جایی رسیده بودند که حرفی برای گفتن نداشتند. ما مذهب واقعی را تعریف می کردیم، اما آنها مسائلی (آموزش های گذشته) در ذهن شان بود. برخی به شدت تحت تأثیر قرار می گرفتند و حتی تعدادی از آنها با من صحبت کردند و مذهبی شدند. برای نمونه؛ آنها در ماه رمضان روزه نمی گرفتند. گفتیم چرا این کار را می کنید؟ می گفتند ضعف می کنیم. گفتیم ما حاضر هستیم در ماه رمضان با شما و ایلیال بازی کنیم و این کار را کردیم و بردیم و برخی آنها به این دلیل مذهبی شدند. به همین سادگی که آنها به مارکسیست گرایش پیدا کرده بودند با تغییر و تحولی که پیدا می شد

به این سمت گرایش پیدا می کردند. منظور من این است که افراد جامعه ما از دیدگاه علمی عمیقی برخوردار نبودند که بر آن پایه و اساس تفکرات خود سازماندهی کنند، بلکه بیشتر احساسی بودند و این احساسی بودن تا سطوح بالاتر اثر داشت. برای نمونه، احساس خیلی از بزرگان ما پیش از فوت حاج آقا مصطفی خمینی و شروع درگیری ها این بود که کاری انجام نمی شود و دچار یأس شده بودند، اما پس از رحلت حاج آقا مصطفی با وجود مقاومت ها و درگیری های زیاد، مراسم ایشان برگزار شد و شور و امیدی در دل بزرگان ما ایجاد شد که این درگیری ها سرآغازی بود برای تحولات بعدی در داخل ایران. از این زمان بود که مرحوم امام نیز اطلاعیه و اعلامیه دادند. استنباط من این است که وقتی شرایط و زمینه مساعد می شود، انسان ها در هر سطحی از دانش، فهم و آگاهی که باشند به هر حال روی آنها اثر می گذارد و باعث می شود موضع گیری و جهت گیری شان از نظر سرعت کار تفاوت کند. بحث مهم دیگر این که زمانی که انقلاب داشت به پیروزی می رسید، بویژه زمانی که مرحوم امام از نجف به پاریس رفتند، خبرنگاران از ایشان پرسیدند، خواهان چه حکومتی هستید و می خواهید چه نظامی را مستقر کنید؟ گفتند نظامی را مستقر می کنیم که همه در آن آزاد باشند. در اعلامیه های ایشان هم هست که می گفتند حتی کمونیست ها هم می توانند اظهار نظر کنند و آزاد هستند و کسی مزاحم آنها نیست. ولی وقتی انقلاب پیروز شد البته در اوایل انقلاب این گونه بود. بر اثر برخوردهای تند و تیزی که در جامعه رخ داد این رویه تغییر کرد. یکی از آن مسائل، برخورد تندی بود که نیروهای آزاد شده زندان از جمله مجاهدین خلق که چه به ظاهر با مرحوم امام و بویژه آیت الله طالقانی موافقت داشتند و

حتی رهبری امام را پذیرفته بودند، ولی در واقع با نیروهای مذهبی درگیر می شدند و با آنها هیچ هماهنگی نداشتند.

این ناهماهنگی در چه مواردی بود؟

مثلاً گروه مجاهدین امام را می پذیرفتند، ولی هیچ موقع با حوزه علمیه هماهنگ نبودند یا با روحانیت شهرستان ها هیچ هماهنگی نداشتند. این که با یکدیگر جلسات مشترکی بگذارند، گفت و گو و بحث داشته باشند، این مسائل در بین آنها نبود. آنها خط مشی جداگانه ای برای خود برگزیدند و خودشان را پیروز مطلق می دانستند.

خیلی از روحانیون آگاه و مبارز هم می گفتند این که رهبری امام را پذیرفتیم الزاماً به این معنا نیست که با حوزه های علمیه و آموزش هایی که در حوزه علمیه

پدیده های که در تاریخ احزاب ایران باید به آن توجه کرد این است که وقتی کسی با مجموعه ای مانند مجاهدین کار می کند، متأسفانه سازمان دهی به گونه ای است که وقتی در رأس آن گروه، یک یا چند نفر به تصمیمی می رسند؛ حتی مسئله مهمی چون تغییر ایدئولوژی، روی تمام سطوح پایینی سازمان اثر می گذارد

چه آن نیروهایی که سمپات و وابسته به گروه های چپ یا وابسته به جناح مذهبی بودند از آگاهی و هوشیاری بالایی برخوردار نبودند این مسئله را بفهمند که هر دو جریان زیر فشار حاکمیت استبدادی وابسته هستند. باید اول این مسئله را تشخیص می دادند و بعد به مسائل ایدئولوژی و فکری می پرداختند

می شود، موافقت داشته باشیم. به نظر شما پذیرش رهبری امام این گونه بود که روحانیت هر شهرستان را بپذیرند؟

بالاخره انقلابی رخ داده بود و همه مردم در آن سهیم بودند، بخصوص دو قشر دانشگاهی و روحانی که سهم بزرگی در بسیج و آگاه کردن مردم داشتند. الان هم وقتی بخواید نظام شکل بگیرد - چه در مسائل خارجی و چه داخلی - چگونگی شکل گرفتن آن مطرح است، یعنی بین نیروها چگونه باید هماهنگی ایجاد شود که به بهترین وجه شکل بگیرد. مثلاً می خواهند رئیس جمهور انتخاب کنند کجا باید مشورت کنند یا مثلاً خبرگان و مجلس قرار است تشکیل شود و قانون اساسی می خواهد نوشته شود، باید از چه نیروهایی برخوردار باشد، اما اینها هیچ وقت تن به مشورت نداده و خودشان را هم هماهنگ نشان نمی دادند. من به این مسئله کار ندارم که حرف های شان درست است یا نیست، اما هدف مشترک اینجاست که با هم مشورت و صحبت کنند که چه نیروهایی را انتخاب کنیم و این که چه ویژگی داشته باشد. من دیده بودم فداییان خلق جزوه هایی برای قانون اساسی نوشته بودند و پخش هم کردند، ولی آنها هیچ جلسه ای نگذاشتند که نظرشان را بگویند و گفت و گویی انجام شود. در این شهر، گروه ها و شخصیت های مختلفی بودند؛ باید از آنها دعوت می کردند تا نظرشان را بپرسند، چرا که بحث مدنیت و این که چگونه نظام اداره شود و از چه ویژگی هایی برخوردار باشد بسیار مهم بود. اما این جلسات را در هیچ کجا ندیدیم نه در فداییان، نه در مجاهدین و نه در بین روحانیون که البته سابقه سیاسی کمی داشتند. آنها می توانستند دور هم جمع شوند؛ نخست این که اختلاف ها و دعوای شان را به حداقل برسانند و دیگر آن که دستاوردهایی که از آنها نتیجه می شود دستاوردی باشد که مفید حال همه باشد، نه نتیجه آن این باشد که به مجرد این که انقلاب تشکیل می شود، مجاهدین کل نظام و حکومت را به دست بگیرند یا فداییان خلق تلاش کنند سهم قابل توجهی داشته باشند و یا گروه های دیگر مثل کومله و... به نوعی تلاش داشتند که حکومت را در دست بگیرند. روحانیت هم که در بخش سوم نفوذ داشتند نمی خواستند حکومت را از دست بدهند.

همان طور که می دانید پیش از انقلاب در درون زندان اختلاف های شدیدی بین روحانیت و مذهبی ها از یک سو و مجاهدین از سوی دیگر صورت گرفته بود و به اینجا منتهی شد که حتی نظام گذشته بین

مذهبی ها و غیر مذهبی ها جدایی انداخت. مثلاً بندهای شان را جدا کردند. این مسئله ریشه و آغازی بود برای دعوا، اختلاف و درگیری بخصوص وقتی این درگیری ها به سطح بالاتر بیاید و صاحب قدرت هم بشود. اوایل انقلاب هم که بود عده ای به سلاح دست پیدا کرده و مسلح بودند و سلاح، قدرت می آورد و معمولاً قدرت باعث می شود که عقلا تیت کمر ننگ شود.

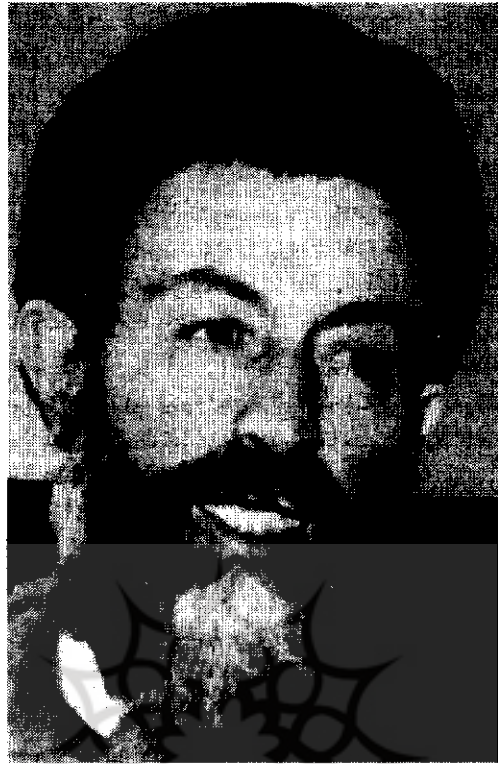
آیا نظر شما این است این گروه ها و طرف مقابل شروع به دادن بیانیه و اعلام مواضع کردند و به نوعی رجز خوانی با هم کردند به جای این که بیایند همدیگر را به مشورت دعوت کنند و گفت و گوی مسالمت آمیز داشته باشند؟ من از موضع مذهب صحبت می کنم. امام نظریه ای را در پاریس مطرح کردند که ما نظامی تشکیل خواهیم داد که آن نظام به اندازه ای آزاد است که همه قشرهای مختلف حتی مارکسیست ها هم می توانند اظهار نظر کنند. بر مبنای این دیدگاه که در آن برهه از زمان مرحوم امام مطرح کردند که خلاف اسلام هم نبود. یعنی این که جامعه ای شکل بگیرد که در آن جامعه همه بتوانند نظر داشته باشند و برای پیشرفت آن نظام تلاش، فعالیت و کار کنند، اما متأسفانه همه ما به جای آن که اندیشه ورزی کنیم که در چارچوبی به نام جمهوری اسلامی یا ایران چه کنیم که هم مجموعه حفظ شود و هم آزادی داشته باشد و هم بتواند حرف خودش را بزند و وقتی حرف زده شد، مردم هر کسی را که خواستند انتخاب بکنند، به جان هم افتادیم. افزون بر این که موضع من، موضع مذهب است، به خاطر این که اعتقاد این بود، آن چیزی که باعث شد نیروهای انقلاب را به صحنه بیاورد مذهب بوده است و مذهب انگیزه و عامل محرکه مردم بود. از این رو؛ کسانی که در ساقط کردن نظام استبدادی وابسته به امپریالیسم سهیم بودند، چگونه می توانند بدون این که تحلیل داشته باشند، کنار هم بنشینند و کشور آباد و آزادی داشته باشند؟ و آن چیزی که امروزه از هر چیزی مهم تر است این است که ما چگونه می توانیم «استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی» را کاملاً تحقق دهیم و این شعار بسیار مهمی بود که استقلال و آزادی کشور حفظ شود و آن رأیی بود که مردم به جمهوری اسلامی دادند نیز حفظ شود به طوری که دیگران هم حذف نشوند. در زندان بین طلبه ها، روحانیت، مجاهدین خلق و مارکسیست ها اختلاف و درگیری شدیدی وجود داشت و این درگیری ها از نا آگاهی، ناپختگی و قدرت طلبی نشأت گرفته بود. متأسفانه وقتی آنها وارد قدرت شدند و در رأس قرار گرفتند؛ شروع به اعمال قدرت کردند.

زمانی که مرحوم امام از نجف به پاریس رفتند، خبرنگاران از ایشان پرسیدند، خواهان چه حکومتی هستید و می خواهید چه نظامی را مستقر کنید؟ گفتند نظامی را مستقر می کنیم که همه در آن آزاد باشند. در اعلامیه های ایشان هم هست که می گفتند حتی کمونیست ها هم می توانند اظهار نظر کنند و آزاد هستند و کسی مزاحم آنها نیست. ولی وقتی انقلاب پیروز شد - البته در اوایل انقلاب این گونه بود - بر اثر برخوردهای تند و تیزی که در جامعه رخ داد این رویه تغییر کرد

گروه مجاهدین امام را می پذیرفتند، ولی هیچ موقع با حوزه علمیه هماهنگ نبودند یا با روحانیت شهرستان ها هیچ هماهنگی نداشتند. این که با یکدیگر جلسات مشترکی بگذارند، گفت و گو و بحث داشته باشند، این مسائل در بین آنها نبود. آنها خطمشی جداگانه ای برای خود برگزیدند و خودشان را پیروز مطلق می دانستند

چرا که مایل بودند صددرصد تمام منویات و افکار خودشان اعمال شود. یک مثال ساده می‌زنم؛ آقای لاجوردی دادستان زندان اوین بودند و مرحوم آقای قدوسی رئیس مدرسه حقانی، بنده را می‌شناختند، وقتی من وارد مجلس شدم، آقای رجایی هم به شهادت رسیده بودند که در مراسم ختم ایشان هر دو بودند. آقای قدوسی گفتند چرا اصفهان را رها کردی و آمدی؟ و به من اعتراض داشتند. به آقای لاجوردی گفت که فلانی از جانب من به اوین می‌آید که هم باز پرس، هم دادستان و هم رئیس دادگاه و از سوی من در دادستانی انقلاب مرکز اختیار تام دارد. من به اوین رفتم و دیدم که نابسامانی‌های زیادی وجود دارد. آن موقع بگیرد و ببند شدید بود. حوادثی در آنجا مشاهده می‌شد بسیار ناراحت‌کننده بود. خیلی از مسائل را می‌شد به روش عقلانی حل کرد و هزینه‌ها را کاهش داد.

شما به عوارض ۳۰ خرداد ۶۰ اشاره کردید؛ لطفاً توضیح بیشتری دهید که چرا خرداد ۶۰ به وجود آمد؟
 علت به وجود آمدن این حادثه این بود که آگاهی لازم نبود، در نتیجه مثلاً آقای لاجوردی می‌خواست نظرات خودش را اعمال کند، بنده می‌خواستم نظر خودم را اعمال کنم، دوستان دیگر و گروه‌های دیگر هم می‌خواستند نظرات خودشان را اعمال کنند. قدرت و سلاح هم بود و حاضر نبودند کوتاه بیایند و این مشکل اولیه‌ای بود که وجود داشت. در بین اینها عقلایی هم که همه را دعوت کنند، کمتر پیدا می‌شد. اگر از حق نگذریم، نمی‌دانم چه حادثه‌ای برای مجاهدین رخ داده بود که آنها خودشان را قوی و قدرتمند و هم حاکم می‌دانستند و احساس می‌کردند کل مسائل و نیروها در اختیار آنهاست. با این که؛ مرحوم امام گفته بود شما سلاح خود را کنار بگذارید، من حاضرم باشم صحبت کنم. اگر این کار را می‌کردند، هیچ مشکلی هم پیش نمی‌آمد یعنی از چیزی



مرحوم امام گفته بود شما سلاح خود را کنار بگذارید، من حاضرم باشم صحبت کنم. اگر این کار را می‌کردند، هیچ مشکلی هم پیش نمی‌آمد یعنی از چیزی که الان مشاهده می‌کنیم خیلی بهتر بود. آنها اکنون هم حذف شدند، هم از صحنه خارج شدند و هم سلاح را بر زمین گذاشتند و دوسال است خطمشی مسلحانه را رد کردند و ارمغانی جز باختن نداشتند، در صورتی که اگر عقلانیت به خرج می‌دادند و سلاح خود را کنار می‌گذاشتند و با امام که در رأس انقلاب بود صحبت می‌کردند احتمال داشت در انتخابات حضور داشته باشند و حتی برنده شوند، حال دوره اول نشد، دور دوم بالاخره مردم مشاهده می‌کردند آنهایی که این شعارها را دادند نتوانستند شعارشان را تحقق دهند و آنها برگزیده شدند، ولی متأسفانه این کار را نکردند

که الان مشاهده می‌کنیم خیلی بهتر بود. آنها اکنون هم حذف شدند، هم از صحنه خارج شدند و هم سلاح را بر زمین گذاشتند و دوسال است خطمشی مسلحانه را رد کردند و ارمغانی جز باختن نداشتند، در صورتی که اگر عقلانیت به خرج می‌دادند و سلاح خود را کنار می‌گذاشتند و با امام که در رأس انقلاب بود صحبت می‌کردند احتمال داشت در انتخابات حضور داشته باشند و حتی برنده شوند، حال دوره اول نشد، دور دوم، بالاخره مردم مشاهده می‌کردند آنهایی که این شعارها را دادند نتوانستند شعارشان را تحقق دهند و آنها برگزیده شدند، ولی متأسفانه این کار را نکردند.

شما با مجاهدین در زندان مأنوس بودید و در مجلس اول با دیدگاه آنان برخورد داشتید، تحلیل شما از مجاهدین که به چنین جمع بندی رسیده بودند چه بود، آیا غرور تشکیلاتی، یا نظریه پیشتازی بود، یا به لحاظ کارشناسی خودشان، اوزیابی ای بود که از نیروها داشتند؟

اوایل انقلاب بود، اینها تازه از زندان آزاد شده بودند و کسانی که از زندان آزاد می‌شدند از تقدس خاصی برخوردار بودند، بویژه این که شهدایی هم در این راه داده بودند. در نتیجه اینها نیروهایی متشکل شدند و شروع به سازمان دهی کردند. جوان‌ها هم جذب این گروه شدند و به نظر من؛ غرور تشکیلاتی اینها را گرفت؛ حال چه فروش زیاد نشریه و یا جلساتی را که تشکیل می‌دادند و چند هزار نفر در جلسات آنها شرکت می‌کردند و گاهی من هم در آن جلسات می‌رفتم، این عوامل باعث شد غرور آنها را بگیرد و در نتیجه سلاح بر زمین نگذاشتند و این مسئله عامل همه خسارت‌ها و درگیری‌ها و از بین رفتن بسیاری از نیروهای مخلص و به درد بخور جامعه شد. بعدها ترورهایی انجام دادند، بحث، فقط کشت و کشتار نبود، حوادث دیگری هم وجود داشت و این تازه شروع کار بود. البته تعدادی از هواداران این

سازمان را در درگیری‌های می‌زدند و می‌کشتند و این مسائل هم ناراحت‌کننده بود. اکنون هم باید روی این مسائل بنشینیم و فکر کنیم، این که چه باید کرد؟ در آن زمان چند راه حل وجود داشت، یک زمانی است که ترور و یا دعوایی اتفاق می‌افتد و عده‌ای اعدام می‌شوند، این یک بحث است و بعد اختلاف و فشار و مسائل دیگر بر کشور حاکم می‌شود و در نتیجه همه نیروهای سیاسی در محدودیت و فشار قرار می‌گیرند. عقل اقتضا می‌کند و عقلا حکم می‌کنند که انسان خسارت‌های اولیه را بپذیرد. و دندان سر جگر بگذارد تا عوارض بعدی پیش نیاید. البته تحلیل من این است که این ماجرا تا آنجا کشید که برای آیت‌الله منتظری هم قابل تحمل نبود؛ آقای منتظری که قائم مقام و مدت طولانی در زندان‌های ساواک بود و کسی در خلوص او هیچ شک و شبهه‌ای نداشت.

حاکمیت و نظام نیروی خوش فکر می‌خواهد. نباید نیروهای خوش فکر خود را از دست می‌دادند. وقتی فضا سازی شود و حاکمیت به یک طرف متمایل شود، برای همه محدودیت‌ها زیاد می‌شود. هر کس راکه مخالف باشد حذف می‌کنند که اثرات آن را دیدیم و نتایج بسیار بدی به همراه داشت. از سوی دیگر وقتی مجاهدین و یا گروه‌های دیگر به فرض اهل تحلیل درستی نباشند، حال فشار که بر آنها وارد شده و فرض را بر این می‌گذاریم که ناحقی و ظلمی هم شده، من عاقل باید اهل تحلیل و مشورت باشم که اینها را بپذیرم و تحمل کنم برای این که عوارض بدتری پیش نیاید. زمانی به علت افزایش عضوگیری از درون جامعه، فشاری از پایین وارد می‌شود که دیگر رهبری هم قادر نیست جلو این فشار بایستد. همان طور که می‌دانیم روحیه قصاص قبیله‌ای در جامعه ما از بین نرفته است، وقتی یکی را در قبیله‌ای می‌کشند، بقیه به انتقام، کل قبیله را می‌کشند، نظر شما در این باره چیست؟

مشکل ما - که هنوز هم دچار آن هستیم - این است که آموزش نداریم. کشورداری و حکومت‌داری، آموزش، سعه صدر، فهم، درک و تحمل می‌خواهد، در جاهایی باید کوتاه آمد یا در جاهایی کوتاه نیامد، بستگی به اقتضانات و شرایط دارد که انسان باید بیندیشد و تفاوت‌هایش را دریابد. همان بچه‌هایی که احساسی بودند و احساس می‌کردند در معرض خطر یا نابودی... قرار گرفتند باید صحبت، تحلیل، گفت‌وگو و مشورت می‌کردند که چرا این گونه برخورد می‌شود؟ امکان داشت در هر شرایطی افراد را قانع کرد و توضیح داد که بپذیرند، وقتی چاره‌ای هم نداشتند حداقل بیرون می‌رفتند، ولی آن خسارت‌ها و ناراحتی‌های گسترده‌ای که به دنبال داشت، انجام نمی‌شد. به نظر من این اصل را نباید فراموش می‌کردیم که آن آزادی را چگونه باید حفظ کرده، این که افراد بتوانند آزادانه انتخاب کنند و انتخاب شوند، باید آگاهی وجود داشت، امروزه از آن به دموکراتیک تعبیر می‌کنند. ما باید استقلال خودمان را حفظ می‌کردیم.

اکنون تمام دنیا علیه ما بسیج شده‌اند، نباید می‌گذاشتیم علیه ما موضع بگیرند و قطعنامه صادر کنند و بخواهند فشارهایی را بر ما تحمیل کنند. اینها مسائل کمی نیست. نباید از اینها به راحتی گذشت.

بعضی‌ها معتقدند این درگیری‌ها جبری بود، بعضی‌ها می‌گویند می‌شد پیشگیری کرد، به نظر شما در کجا می‌شد پیشگیری کرد و چه کارهایی باید انجام می‌شد و در توان ما بود که نکردیم؟

جلساتی با حضور فدایی‌ها، توده‌ای‌ها و مرحوم بهشتی تشکیل شده بود، به نظرم می‌رسید که باید آن جلسات را گسترده می‌کردیم و بها می‌دادیم و آن گروه‌ها مطرح می‌کردند روندی که در پیش است روندی است که منتهی به حذف و درگیری و برخورد مسلحانه می‌شود. برای جلوگیری باید می‌اندیشیدیم ولی متأسفانه کوتاهی شد و همه ما مقصریم. باید صحبت می‌شد و هر کس راه حل‌ها را می‌گفت، این کار باعث می‌شد به اینجا منتهی نشود. با صحبت کردن و بیان کردن می‌شد پیشگیری کرد. آنها طرفداران خود را قانع می‌کردند ولی احساس من این بود حاکمیت می‌خواست رقبای خود را از صحنه خارج کند و چون می‌دید شرایط و زمینه مساعد است دست به این کار زد.

با برخی که گفت‌وگو کردیم از جمله حجت الاسلام هادی خامنه‌ای، معتقد بودند آن قدر گرفتاری‌هایی ما زیاد بود که نمی‌توانستیم با این گروه‌ها برخورد کنیم، در حالی که اعضای بدنه آنها سالم بودند. ما نیروهای وسیعی داشتیم. از نیروهایی که در اختیار داشتیم به نحو احسن استفاده نکردیم. اکنون هم نیروهای سالم یک اندیشه را به راحتی کنار می‌گذاریم. کسانی که در حکومت و قدرت بودند چه دولت آقای هاشمی رفسنجانی و چه آقای خاتمی را کنار گذاشتند و می‌گویند آنها زمانی که در رأس بودند کم‌کاری و به کشور خیانت کرده‌اند و به شدت علیه اینها سخنرانی می‌کنند. آن زمان هم نیرو به اندازه کافی وجود داشت ما آن نیرو را به کار نگرفتیم، کافی بود یک مرکزیتی وجود داشت و تعدادی دور هم می‌نشستند و می‌گفتند باید از نیروها این گونه استفاده شود. می‌شد که درگیری و دعوای آنها را به حداقل رساند و هر دو گروه نقش داشتند که دعوا را هم حاد، تند و هم گسترده کردند و آن کاری شد که نباید می‌شد و هنوز هم ادامه دارد. ما اکنون یک مقطع تاریخی مهم را تحلیل و بررسی و ریشه‌یابی می‌کنیم، ولی این گونه نباشد که شرایط حاضر را ندیده بگیریم. این که در شرایط موجود چگونه باید برخورد کرد و چگونه موضع گرفت و هشدار داد؟ آن اتفاق افتاد. به هر دلیل خوب یا بد - امروز هم پیامد آن را می‌کشیم، باید کاری کرد که خصومت‌ها تشدید نشود.

واقعه ۳۰ خرداد ۶۰ یک برش و مقطع از تاریخ معاصر ایران است، ما هم می‌خواهیم این ماجرا تکرار نشود و هدف ما این است که نسل حاضر و آینده‌جوی تکرار آن را بگیرند.

جلساتی با حضور فدایی‌ها، توده‌ای‌ها و مرحوم بهشتی تشکیل شده بود، به نظرم می‌رسید که باید آن جلسات را گسترده می‌کردیم و بها می‌دادیم و آن گروه‌ها مطرح می‌کردند روندی که در پیش است روندی است که منتهی به حذف و درگیری و برخورد مسلحانه می‌شود. برای جلوگیری باید می‌اندیشیدیم ولی متأسفانه کوتاهی شد و همه ما مقصریم